

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

س.رها

۰۹ اکتوبر ۲۰۱۳

ملا «مانویست» های قرتکی، مغز خر خورده اند

(۶)

کارل مارکس بزرگ، بنیان گذار مکتب علمی «مارکسیزم» در مقدمه «کاپیتال» جلد اول می گوید:
«من از هر نظر مبتنی بر نقد علمی استقبال می کنم. در مورد تعصب های مرسوم به عقیده عمومی، که هرگز برای شان امتیازی قائل نشده ام، اکنون نیز، همچون همیشه، شعار من سخن آن فلورانس کبیر است که می گوید:
«راه خود گیر و برو، مردمان را بگذار تا هر آنچه می خواهند بگویند.»» (کارل مارکس، پیشگفتار جلد اول سرمایه)
در اینجا این سخن نغزی که کارل مارکس از زبان یک شخص فلورانس نقل کرده است، به صورت عام و تام هدف من را بیان می کند و رفقای شهیم و انقلابی ما چون: «کبیرتوخی»، «میرویس ودان محمودی»، رفقای «سازمان انقلابی»، «خالقداد پغمانی» و دیگر رفقای مبارز، نیز بادر نظر داشت این موضوع، و مصروفیت های بیشتر عملی که دارند، نخواستند که همه وقت خود را صرف شوراندن خانه زنبور نمایند. هر چند که مبارزه علیه این نماینده های امپریالیزم و ارتجاع، جدا از مبارزه مستقیم علیه خود امپریالیزم و ارتجاع نیست ولی بادر نظر داشت این که، کمونیست ها همیشه طبق «تحلیل مشخص از اوضاع مشخص» به مبارزه پرداخته و دشمنان عمده و غیر عمده را شناسایی می کنند، وظیفه عمده خود را مبارزه علیه امپریالیزم جنایت گستر آمریکا و شرکایش و ارتجاع داخلی دانسته و به غریدن هالند نشینان کمترین «امتیازی قائل» نمی شوند، چون زمانی که بیش از چهل کشور خونخوار و متجاوز به سرکردگی آمریکا به دریدن و چوکیدن خون مردم بی گناه ما مصروف باشند و در کنار این، ارتجاع داخلی نیز از این متجاوزین عقب نمانده و به سلاخی هم وطنان ما و لگد مال کردن مام میهن ما مشغول باشد، خود رامصروف ساختن با پادوهای ارتجاع و امپریالیزم، که از لحاظ عمدگی در مرحله بعدی قرار دارند، تلف نمودن وقت و تداوم بخشیدن به بدبختی های مردم ماست و این همه در حالی است که این پادوها، جن گونه از وطن گریخته و در مگاک های بی نام و نشان امپریالیستی خسپیده اند، طوری که جن و بلا را در کتاب ها، سخنان و آثار مرتجعین و از آنهم مهمتر، در قرآن محمد به تعداد بی شمار می توان یافت ولی این مزدوران و پیاده های دفتر محسنی و مجددی از آنهم کم یافت تر اند. پس جفاله های این مزدوران بی مقدار، به نشستن پشه بر روی دماغ فیل می مانند که نه فرود آمدنش به فیل تغییری می آورد و نه هم برخاستنش. اما در اینجا خواستم چند کلمه واقعاً دلسوزانه برای این «مانویست» های خیال پرداز گفته و ذکر نمایم که اگر متعمداً دست به تخریب جنبش چپ کشور نزده اید- که برداشت من، آنطوری که از جفیدن های این مزدوران معلوم است، به این نظر پاسخ منفی می دهد- یکبار سر روی بالشت گذاشته و در مورد حرف هایم عمیق شوند و نتیجه را نه بوقانه وار و با لاف و پتاق های تهی از حقیقت و شیر غلت های اتوپئیایی، بلکه همانطور که درک کرده اند، پاسخ دهند.

«به خاطر نفرتی که از کیش شخصیت دارم، هرگز اجازه ندادم پیام های ستایش آمیزی که از کشورهای مختلف بر سر من می بارید، تامنتی که بین الملل زنده بود، چاپ و منتشر شوند. حتا هرگز پاسخی بدانها ندادم، مگر برای آنها نارضایتی ام را ابراز کنم» (کارل مارکس، کلیات آثار جلد ۳۴، نقل از «ستالین پرچم است و مجدداً به پامی خیزد»)
«من در مسایل فرهنگی وارد نیستم و می خواهم این مسایل را مطالعه کنم. ولی هنوز در آغاز کارم»، «من مطالعه می کنم چون نمی فهمم»، «هر موضوع را من ده بار مطالعه کردم و بار دهم چیزهای را درک کردم که نه بار دیگر از درک آن عاجز مانده بودم» (مائوتسه دون) و... و...

آقایان «مائویست»! می بینید که رهبران و کلاسیکران «مارکسیزم» چه اندازه فروتنی از خود نشان می دهند؟ این جملات را به خاطر آن آوردم که آقایان خیال پرداز اگر عقلی در سردارند، کمی به خود آمده و به این سرحد از فضل فروشی های علامه مآبانه خود لذت نبرند. یکی از گفته های تروتسکیت های وطنی بعد از این که خواب دیدن های «افغانستان سرمایه داری» شان به حقیقت نپیوست، امروز این است که، چپ افغانستان به دلیل این که نیروهای مولده در کشور عقب مانده است و شرایط برای انقلاب کردن نیز نا مساعد، به مطالعه آثار مارکس و انگلس پردازند. من در همین جا، حتا اگر «مائویست های قرنتی» انگ «اولترا تروتسکیزم» را نیز به من بزنند- چون کسی که از درک مسأله ای عاجز می ماند، به مسخره نمودن وزدن یک برچسب به آن می پردازد-، می خواهم توصیه کنم که یک بار خوب به دقت آثار مارکس، انگلس، لنین، ستالین، و مائوتسه دون را مطالعه کنند و آنوقت حتا اگر به صورت میخانیک و کتابی از «مارکسیزم» و انقلاب حرف زدند، بدان دلیل که سخنان شان رنگ مارکسیستی خواهد یافت، انقلابیون به حرف های شان اعتنا قایل خواهند شد، ورنه با این حالت، چسناله های سرخ رنگ و چپی گونه شان به اندازه یک دانه کشمش ارزش نخواهند داشت.

در کنار این که آقایان را به مطالعه آثار کلاسیکران «مارکسیزم» فراخوان می دهم، توصیه می کنم که گوشه چشمی به اوضاع فعلی نیز داشته باشند- البته این چیز ها همه در صورتی است که این سوپر مائویست ها واقعاً به مارکسیزم باور داشته باشند، در غیر آن هم ما وظیفه خود دانستیم که بامشاهده اوضاع فلاکت بار این آقایان و این که، چقدر این علامه ها در خسوف مغزی به سر می برند این جملات را از سر دلسوزی برای شان تذکر دهیم (چون برای یک مارکسیست- لنینیست- مائوتسه دون اندیشه سخت است دیدن حالتی که زیر نام مارکسیزم به این مکتب علمی و جاودانه توهین روا داشته شود)- مائوتسه دون می گوید:

«بعضی ها چون از کشور خود مان بی خبرند چاره ای ندارند جز این که از داستان های یونان قدیم و ممالک دیگر سخن بگویند، ولی حتا در اینجا هم معلومات آنها بی ارزش است و به طور تصادفی از میان توده به هم ریخته شده کتابهای کهنه خارجی برداشته شده که همه در خور دور ریختن است... بسیاری از کسانی که در خارج تحصیل کرده اند به این بیماری گرفتار آمده اند. آنها پس از آنکه از اروپا، امریکا و یا جاپان {و هم چنان، هالند-از من است} باز می گردند جز تکرار آنچه طوطی وار در خارج یاد گرفته اند بلد نیستند {خانه آنها آباد که برمی گردند، هالند نشینان ما که بیخی با افغانستان جوت اند و دیگر در تمام عمر نمی خواهند به این ویرانه برگردند} آنها به صورت دستگاه های ضبط صوت درآمده و فراموش کرده اند که وظیفه شان در درک و آفرینش نو است... {باز افسوس، ایکاش این سوپر علامه ها همان کتابهای قدیم یونان را بلد بودند، این بیچاره ها به جز Mom, Lovely, Girlfriend. Boyfriend. Cinema, Picnic, Chatting و غیره چیزی دیگری را بلد نیستند و همیشه خواستند «چشم بسته گنجشک بگیرند» و «درحالت کوری ماهی شکار کنند»- داخل قوس از من است}» (مائوتسه دون، آموزش خود را از نویسازیم)

آقایان فقط به شنیدن اکتفاء نکنید که «علی آباد شهر است» و همین که نام چند تن از رهبران و کلاسیکران «مارکسیزم» را شنیده اید، همه کار ها خاتمه نیافته است، بلکه به عکس، تازه بعد از آن است که باید به تحقیق و مطالعه آغاز کرد.

«مارکسیزم» علم است و علم خاصیت جاودانگی و پویایی دارد، درست است که در یک زمان نمی تواند به همه چیز ها پاسخ گوید و حقیقتش نیز نسبی است، اما به مرور زمان این حقیقت به طرف عقلی و واقعی تر شدن و کامل تر شدن در حرکت است، اما همین که حقیقت علم نیز در یک زمان مطلق است و در زمان دیگر نسبی (مثلاً تئوری نیوتن که می گفت؛ کتله جسم تحت هر سرعتی ثابت و یکسان باقی می ماند، دو قرن از اعتبار مطلق برخوردار بود و دلیلش هم این است که چون شناخت بشر در طول این دو قرن به آن اندازه عمیق نشده بود که برای تئوری محدود و وضع کند ولی زمانی که اشتین در قرن بیست تئوری نسبیت خود را کشف کرد ($E=mc^2$)، دیگر آن اعتبار مطلق تئوری نیوتن از بین رفت ولی سه قانون نیوتن هنوز دارای اعتبار مطلق است) این دلیل نسبی بودن حقیقت در یک زمان باعث نمی شود که آن را دور ریخته و به دل سرد تاریخ سپرد. اما از آنجائی که آقایان در خود علم بودن «مارکسیزم» یقین ندارند، بیشتر از این چیزی هم نمی شود که از آنها انتظار داشت و گناه شان نیست که ناخوانده مارکسیزم-لنینیسم را به تاریخ می سپرند.

با آنهم هدف ما این است که آقایان فقط برای این که بیشتر از این به حماقت و کودنی خود پایکوبی نکنند و برای اولین بار- حتی از سر خصومت، چون برای این که بتوانند اندیشه های خصم خود را به طور علمی نقد کنند، لازم است که اول باید آن را همه جانبه مطالعه و درک کنند در غیر آن آرزوهای ذهنی نمی توانند انسان را بر سکوی قله موفقیت بالا کنند- مارکسیزم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون را بخوانند و آنوقت شاید درک کنند که جنبش انقلابی کشور نه دشمنان مائویزم، بلکه کسانی هستند که به طور واقعی و خلاق اندیشه مائوتسه دون رادک کرده اند و آن را به کار می اندازند.

آقایان شنیده اند که لنین نیز قبل از به پیروزی رسیدن انقلاب بلشویکی، گاهی اوقات در خارجه به سر می برد، اما خوب بود که کمی در ارتباط این مسأله تحقیق می کردند و آنوقت اگر کدام وجه مشترکی بین خارج نشینی لنین و خود ها می دیدند، آن را در مقایسه قرار می دادند. لنین به میل دل خود و برای سیاحت و خوش گذرانی در خارجه نرفته بود، بلکه استبداد تزار لنین را تبعید کرده بود. اما قسمی که تاریخ مبارزاتی لنین و مشاهدات عینی دیگران گواه اند، لنین زمانی که در زندان به سر می برد، باچه شیوه و روش زیرکانه از درون زندان به اقصاءگری پرداخته و هم در چه وضعیتی بعضی آثار خود را در آن دوره در زندان نوشت و اوضاع را بهتر و واقعی تر از هرکسی که در خارج زندان به سر می بردند، تحلیل کرد و زمانی هم که در تبعید در خارجه به سر می برد، پی هر فرصت ممکن به طور مخفیانه به روسیه آمده و اوضاع را از نزدیک بررسی می کرد و هیچ گاهی از کوچکترین مسأله در داخل روسیه بی خبر نبود. با این وجود آیا کدام شباهتی بین در تبعید به سر بردن لنین در خارجه و خوشگذرانی طبق خواست خودتان در هالند، می بینید که مولوی گونه به مقایسه لنین و خود می پردازید؟ و گویا این که جنبش انقلابی کشور از زندگی مبارزاتی لنین بی خبر است که خواستید برای شان دلسوزانه بفهمانید که، «نه، از هالند هم می شود در افغانستان انقلاب کرد» و هیچ تناقضی بین «زندگی در خارجه و مبارزه طبقاتی» وجود ندارد. آقایان این چیز ها برای تان آبرو و حیثیت شده نمی تواند، چون همین سخنان را پیشوای سلف تان، کثمتند، هم که در خارج زندگی می کند، می تواند بر سر زبان بیاورد و چه بسا این که او در لاطائلات بافی، هجوگویی و هر نوع خیانت تجربه بیشتری هم اندوخته است.

یک بار دیگر برای تان توصیه می کنم که از همین حالا «هرچه آمد و آمد، بلا ده پیش» حتی یک بار هم که شده و آنهم مسایل بسیار مهم را به مطالعه در آثار کلاسیکران مارکسیزم پرداخته و در ضمن، نوشته های علمی و دیالکتیکی رفقای سازمان انقلابی را که در وبلاگ شان موجود اند، مطالعه کنید و بیش از این به «شکمبه» گویی روی نیاورید، چون به قدر کافی رسوا و مبتذل شده اید، آقایان!

نوت: این خیال پردازان مبتذل ایدالیست بی شرمانه رفقای انقلابی را بانام «مدافعین سازمان انقلابی» یاد می کنند، که در این باره نیز از این ها می خواهم کمی تاریخ را تورق کنند و اندکی سنجیده سخن گویند. ما از این که خود را یک

چپ مارکسیست-لنینیست-مائوتسه دون اندیشه می خوانیم وخواهان مبارزه و انقلاب در افغانستان هستیم، هیچ جای شرم نیست که از یک سازمانی که واقعاً زندگی را کف دست گذاشته ودر بین خون و آتش به مبارزه برخاسته است، دفاع کنیم، زیرا ما نه از شخص رفقای سازمان انقلابی، بلکه از راه وهدفی را که آنها درپیش گرفته اند واز پراتیکی که در گیر آن اند، دفاع می کنیم واین دفاع تازمانی که همین هدف باهمان تیرگی خود وجود داشته باشد، تاپای جان ادامه خواهد داشت. از اینها می پرسیم که خوب، در صورتی که ما از «سازمان انقلابی» به دفاع برنخیزیم، آیا کسانی دیگر هستند که این مبارزه را در داخل افغانستان پیش ببرند تا ما از آنها دفاع کنیم؟ این هذیان گوئی «مائویست» های قرتکی وخیال پرداز نیز با روح وجوهر مارکسیزم در تضاد است، ولی چه کنیم این علامه های دهر واین تربیت شدگان آخوند های ولایت فقیه، از مارکسیزم بوئی نبرده اند وتاریخ را به جز نام، دیگر باآن آشنائی ندارند.

زمانی که «اندرپوف» های قرتکی واتوپیست مارکسیزم را آموختند- که غیرممکن است- آنوقت است که زمانش فرا می رسد تا درس دیگری را برای شان داد وگفت:

«ما مارکسیزم را مطالعه می کنیم ولی اسلوبی که بسیاری از رفقای ما ضمن آموزش به کار می برند، مستقیماً مخالف مارکسیزم است. به عبارت دیگر آنها یک اصل اساسی را که مارکس، انگلس، لنین وستالین مصرانه تأکید کرده اند، نقض می کنند وآن عبارت است از: وحدت تئوری و عمل» (مائوتسه دون، آموزش خود را از نویسازیم-تکیه از من است)

ادامه دارد...